

بهمن نمرده است
و آن شهر دلفریب
آن رویای غریب
کنونست مرا قریب
در آسمان شب:

رقص شعله های حزین
گلوه های آتشین
در این دم واپسین - - -
و شهر - - -

در غوغای بس خاموش!
صدای زدهن نر سد بگوش!
جانیان خواهند شد روپوش!

خانه ها غرقه خون
نا مرد ها تشنه خون
این زندگیست یا جنون؟

همه جا در وحشت از خفاش ها
بهر سو بینی فتاده بزمین لاش ها
گرگان گرسنه و همان تلاش ها

هیولای آهنین در رفتار
خاموش خواهند شد ز گفتار
آن رزم آوران با وقار

و زندگی ها گوشه زندان است
بر چوبه دار لب ها خندان است
نام شان همیشه تابانست

آن آزاد مرد با وقار
آن قهرمان پر افتخار
نام نامیش تا ابد پایدار

دژخیم پا در گلویش می نهد
ز شدت برق بر هوا می جهد
با تازیانه ظلم شکنجه اش میدهد

ولی هرگز دهان نخواهد گشود
ولی هرگز حرفی ز او نخواهی شنود
در دل وی - - -
جز نفرت ز شما چیزی نخواهد بود

آری او بهمن است و پهلوان
اگر بدست خصم افتد شیر ژیان
آیا چه به آنها خواهد داد ارمغان

خشم و نفرت وانزجار
بر پلیدان سیه روی، سیه کار
بر زشت خویان سیه روزگار

و اورفت و جاودانه رفت
همچو عقاب بلند پرواز ز آشیانه رفت
ولی نه نامش زمیانه رفت

نام نامی وی همیشه جاودان است
او همان خورشید تابان است
مهرش در دل ملت جاودان است
آری بهمن است دشمنه تیز
قلب دشمن را کرد خونریز
او نه لرزید ز این ستیز
زیرا:
(هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق)
(ثبت است در جریدهء عالم دوام ما)

(سوما کاویانی)